

سیمای صبح در آینه قرآن

دکتر غلامرضا رحمدل شرفشادهی*

چکیده

در این مقاله پدیده صبح با توجه به ظرفیت‌های آن، در سه سطح مورد بررسی و مطالعه قرار می‌گیرد:

۱- ظرفیت تاریخی: در این سطح، ظهور و افول اُمتهای پیشین و علل فروپاشی و تعذیب آن‌ها، در برهه محوری صبح مورد بررسی قرار گرفته است.

۲- ظرفیت زبانی: در این محور با استناد به آیات و روایات، کارکرد زبانی صبح با توجه به توانش واژگانی آن، به تصویر کشیده شده است. در این سطح از بررسی، صبح از هویت اسمی خود تخلیه شده، هویت «فعلی» یافته و معنای «صبرورت» را افاده می‌کند. صبرورتنی که با (شدن)های متعارف متفاوت است و مفهوم «فرایند گذار» از آن برداشت می‌گردد. به عبارت دیگر هر گاه قرآن خواسته است فرایند حسی یک دوره تناوب روحی و عاطفی را به مخاطب انتقال دهد از ظرفیت «فعلی» صبح استفاده کرده است.

۳- ظرفیت استعاری: در این سطح از بررسی، به این نکته می‌پردازیم که صبح از حیثیت رئالیستی (طبیعت محورانه) و حیثیت ایده آلیستی (ذهن محورانه) و موجودیت پوزیتویستی (تجربه محورانه) خود قالب تهی می‌کند و با قرار گرفتن در منظومه سوگندهای ربّانی، حیثیت استعلایی می‌یابد.

واژه‌های کلیدی: ۱- صبح ۲- قرآن ۳- استعاره ۴- زبان ۵- تاریخ

۱. مقدمه

طبیعت اعم از زمان و مکان در قرآن جایگاه چشم‌گیری دارد. جایگاه طبیعت در قرآن از یک طرف معطوف به ذات و اجزای تشکیل دهنده آن است و از طرف دیگر به چگونگی

کارکرد آن در نظام آفرینش، از طرفی معطوف به ظرفیت روش شناختی آن در شناختِ عظمت آفرینش و از طرفی ناظر به ماهیتِ نشانه شناختی (آیه مداری) آن در فهم گزاره‌های دینی است. مکان در قرآن، هم در هیأت جغرافیای طبیعی و هم در چهره جغرافیای انسانی نمود می‌یابد. زمان نیز از یک سو، روی به تاریخ دارد و هم به عنوان حلقه‌ای از زنجیره تاریخ و هم به عنوان پاره‌ای مستقل از تاریخ نقش و نمود می‌یابد. به عبارت دیگر معارف دینی معطوف به زمان، هم قابلیت ورود به حوزه «فلسفه تاریخ» را دارند و هم ظرفیت ورود به فلسفه «هستی» را، از آن جمله‌اند:

۱.۱. پدیده مکان

۱.۱.۱. **حیثیت قدسی و ملکوتی:** چنان که مکه بلد الامین است، کوه طور به سبب قرار گرفتن در دامنه میقات، تقدس یافته، جلوه‌گاه جمال خدا می‌شود، و چالاک می‌گردد (۱۲، نی نامه، دفتر اول).

جرقه ناشی از اصطکاک سُم اسب مجاهدان با سنگ، با قرار گرفتن در شبکه تداعی مجاورت، قداست می‌یابد و معرض سوگند خداوند می‌شود. دامنه طور، به قرینه درخشش کلام خدا، وادی مقدس می‌شود تا پاهای موسی (ع) به نیروی «فاخلع نعلیک» بی‌واسطه پای افزار، قداست میقات را شهود کند. عرفات و مشعر و منا و جبل النور و جبل الرحمه حیثیت ملکوتی می‌یابند تا سپید جامگان حل و حرم در پرتو طواف و سعی و بیتوته و وقوف، عرفان و شعور و ایمان را به تماشا بنشینند. سدره و طوبی بهشتی می‌شوند. کلمه پاک به درخت پاک تشبیه می‌شود، درختی که ریشه‌اش ثابت و ساقه و شاخه‌اش تا آسمان برکشیده شده و با تنفس فرشتگان به اهتزاز در می‌آید.

۱.۱.۲. برقراری روابط نشانه‌مدار و معنادار با اندیشه اولی الالباب، جهت تعمیق

خداشناسی: چنان که خلقت آسمان و زمین و آمد و شد شب و روز، نشانه‌هایی هستند برای اولوالالباب: ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف الليل و النهار لایات لاولی الالباب (آل عمران/۹۰).

۱.۲. طبیعت و برخورداری از جان مقدس^۱

۱.۲.۱. **در حوزه نفوس نامیه:** در این سطح از کارکرد قدسی طبیعت، درخت به زبان نور با موسی سخن می‌گوید، از درخت سبز، آتش می‌روید و خدا در زبانه آتش ظاهر می‌شود و با موسی سخن می‌گوید، گیاه و درخت (نجم و شجر) به کسوت قدیسان سجاده نشین در می‌آیند و انجیر و زیتون جاندار و مقدس می‌شوند.

۱.۲.۲. **در حوزه جمادات:** کوه موجودیتی فرا جمادی به خود گرفته به سرعت باد به حرکت در می‌آید (تری الجبال تحسبها جامده فهی تمر مر السحاب) و یا (لو انزلنا هذا القرآن

علی جبل رأیته خاشعاً متصدعاً من خشیه الله (نمل/ ۸۸ و حشر/ ۲۱). درّه بی آب و گیاه (وادِ غیر ذی زرع) بلد الامین می شود و پیراهن یوسف چشم یعقوب را روشن می کند. طبیعت علاوه بر کارکرد گسترده در حوزه جغرافیای انسانی و جغرافیای طبیعی و فلسفه تاریخ و فلسفه هستی، در فلسفه زبان نیز کارکرد زنده و فعال دارد. پاره های گسسته نمای طبیعت وقتی که به کسوت کلمه در می آیند و با زبان زنده و متحرک قرآن پیوند می خورند از شیئیت خود خارج شده و به صورت موجودی زنده و مقدّس در می آیند. در پرتو منظومه زنده کلمات، ساختار معنادار و نشانه مدار قرآن آن چنان متحول و آشنایی زا می شود که سلیمان (ع) با پرندگان، سخن می گوید، پیراهن یوسف از شیئیت خود خارج شده و در رایحه ای مقدّس تبلور می یابد تا قابل استشمام یعقوب شود، حس بساوایی جای خود را به حس چشایی می دهد و پوشیدنی، چشیدنی می شود (فاذاقها الله لباس الجوع والخوف بما كانوا يصنعون) (نحل/ ۱۶)، صبح، نفس می کشد، کلمه به هیأت درخت در می آید و سر از اسطوره رویش در می آورد و روییدنی و بالیدنی می شود، ستارگان به کسوت پرندگان در آمده و به آشیانه خود فرود می آیند، کلمات، رُستنگاه تلاوت آفرینش می شوند، تلاوت آفتاب از حنجره ماه و تلاوت قیامت به زبان نشانه ها در فرآیند پراکندن کوه ها، خاموشی ستاره ها و شکافتن آسمان ها.

۱.۲.۳. در حوزه زبان شناسی: قرآن در حوزه زبان شناسی در دو سطح مورد مطالعه قرار می گیرد و انتظار مخاطب را تأمین می کند:

۱.۲.۳.۱. تنزیل، یا سطح در زمانی: این سطح از نزول قرآن، براساس منطق مکالمه ناس استوار گشته و هدی للناس است.

۱.۲.۳.۲. تأویل یا سطح همزمانی: در این سطح از ادراک، عبارات و تعبیرات قرآن از هنجار دلالت مطابقی زبان می گریزند و به سرچشمه دیگری ارجاع داده می شوند تا ادراک اولوالالباب را برانگیزند. مفاهیم، از تاریخت، تخلیه می شوند و از واقعیت تمثالی به حقیقت مثالی ارتقا می یابند.

در این سطح از تفسیر، پاره های گسسته نمای ساخت معنایی، آوایی و نحوی قرآن با قرار گرفتن در حوزه منطق آشنایی زدای تأویل، خواننده را در جریان سیال کلمات شناور می سازند و زندگی در دنیای متن از خط و سطح، به حجم می رسد، و مکالمه در درون کلمه به «مکالمه در درون روح» ارتقا می یابد، «مکالمه ای که معنای آن پنهان است» (۲، ص: ۶۱۵). یعنی چرخه مکالمه از سطح تخاطب ناس به سطح تخاطب «راسخون فی العلم» و «اولوالالباب» انتقال می یابد. مخاطبینی که متشابهات را از سطح «زیغ قلوب» عبور داده به جایگاه اصلی آن ها یعنی علم تأویل استقرار می بخشند (آل عمران/ ۷). صبح یکی از

پاره‌های طبیعت است که هم در سطح پدیده و هم در سطح پدیدار و هم در کارکردهای معنایی و نشانه‌ای فلسفه زبان، جایگاه قابل ملاحظه‌ای در قرآن دارد.

تنوع چشم اندازهای قرآنی صبح در شعر فارسی نیز در شکل‌های مختلف تشخیص و تداعی و توصیف، تصویرگری شده است. خاقانی که به دلیل تصویرگری‌های بدیع از صبح، به شاعر صبح و آفتاب لقب یافته است، صبح را در سیمای جنگجویی به تصویر می‌کشد که خنجر از حمایل آسمان بر کشیده است:

صبح از حمایل فلک آهیخت خنجرش کیمخت که ادیم شد از خنجر زرش
و در قصیده منطق الطیر خود با الهام از آیه مبارکه والصبح اذا تنفس، نسیم عطر افشان
بهاری را به تنفس صبح تشبیه می‌کند و با شخصیت بخشی^۲ به صبح، این پدیده طبیعی
را، محسوس و ملموس می‌کند و با استخدام کلماتی مانند، نقاب، خیمه، طناب، روحانیان و
قرار دادن آن‌ها در شبکه تداعی آزاد^۳، با کعبه و بادیه العرب می‌گوید:

زد نفس سر به مهر صبح ملامع نقاب خیمه روحانیان کرد معنبر طناب
و حافظ با برقراری تداعی آزاد بین صبح و دم غنیمت شمری و شتابناکی گذر عمر، از
ساقی قدحی پر شراب می‌طلبد و می‌گوید:

صبح است ساقیا قدحی پر شراب کن دور فلک درنگ ندارد شتاب کن
زان پیشتر که عالم فانی شود خراب ما را زجام باده گلگون خراب کن

۱.۳.۱. زمان

۱.۳.۱.۱. برخورداری از انرژی ویژه معنوی: چنان که، سخر، با چشم انداز و دور نمای لطیفش در چهره سرزمین حاصل خیزی رخ می‌نماید که مستعد پرورش استغفار است، والمستغفرین بالاسحار(آل عمران/۱۷) و یا بالاسحار همم یتغفرون(الذاریات/۱۸). استغفار سحرگهان یکی از آموزه‌های قرآنی است، و لسان الغیب شیراز که قرآن در سینه‌اش موج می‌زد، صبح خیزی و سلامت طلبی را از قرآن یاد گرفته بود، آن‌جا که می‌گوید:

صبح خیزی و سلامت‌طلبی چون حافظ هر چه کردم همه از دولت قرآن کردم
شب، با قدم‌های کوبنده و سخن استوارش، مناسب‌ترین زمان برای تجلی اخلاص و ایمان است و شب قدر، گوهر گمشده خداجویان، از هزار ماه نیز پر فیض تر و با فضیلت تر است.

۱.۳.۱.۲. تبدیل «ایام العرب» به «ایام الله»: نشان دادن ذکر خدا به جای مفاخره جویی‌های عرب (ذکر به ایام الله). مفاخره جویی‌های نژاد پرستانه آن‌ها را به لبه پرتگاه آتش (علی شفا جرف) و گودال آتش (حفره من النار) قرار داده بود و «ایام الله» نعمت برادری را به آن‌ها ارزانی داشته بود.

۲. بحث: صبح گستره پادافره نافرمانان

بین صبح و قیامت رابطه‌ای معنادار و نشانه مدار وجود دارد. معنادار از این حیث که صبح آغاز روز است و قیامت نیز با جزء پیشین «یوم» مقید شده است (یوم القیامه) و نشانه مدار از آن جهت که «زمان مندی»، هر دو را به رشته نامریی تداعی می‌نشانند. قیامت که فرا می‌رسد، زمین دستخوش زلزله می‌شود و تکانه‌های ناشی از زلزله همه آن چه در زمین است را بیرون می‌ریزد و زمین سنگینی خود را بیرون می‌افکند (اخرجت الارض اثقالها) قیامت مخفی‌گاه ضمیر انسان را نیز کشف کرده آن را به لرزه در می‌آورد و سره و ناسره موجودیت انسان را بیرون می‌ریزد و پیش روی او به نمایش در می‌آورد. در قیامت، چشم و گوش و زبان و دست و سایر اعضای انسان که سال‌ها ملعبه کجتابی‌ها و دراز دستی‌های او بوده‌اند از بهره‌کشی وی خارج شده و دیگر ابزار استتار این و آن قرار نمی‌گیرند و بدون واهمه، علیه خواجگان دنیا دار گواهی می‌دهند. صبح نیز، شب (پرده استتار طبیعت) را در می‌نوردد و ماهیت طبیعت و جوامع بشری را پیش روی بشر آشکار می‌کند. صبح و قیامت هر دو نماد روشنگری هستند از این روست که وقتی خداوند برای نافرمانان و دروغ‌گویان، اراده عذاب می‌کند، صبح را زمان مناسب برای نزول این عذاب سخت و درهم شکننده قرار می‌دهد. این نافرمانان در زمره ستمکاران لجوج و خشک مغزی بوده‌اند که رسالت انبیا را دروغ می‌پنداشتند (انا بما ارسلتم به کافرون) و برای مقابله با دعوت‌های عدالت‌خواهانه انبیا، آن‌ها را تهدید به سنگسار می‌کردند (هود/۹)، پیروان انبیا را از سر خوار داشت، به پابرهنگان دون، ملقب می‌ساختند (هود/۲۷)، با کم فروشی و گران‌فروشی و خیانت در ترازو، موجب بروز حفره‌های فقر و قله‌های ثروت می‌شدند (هود/۱۴)، آب و مرتع را که جزو منابع طبیعی و مواهب عام الهی بوده‌اند به آبشخور دام‌های خود اختصاص داده و حتی شتر پیغمبر خدا را به جرم ورود به مرعی و مشرب بی‌دریغ خداوند پی می‌کردند (اعراف/۷۷). وعده‌های عذاب را افسانه می‌پنداشتند، در زمین خدا تخم فساد می‌افشانند و مستانه در زمین خدا نعره می‌زدند.^۴

خداوند نیز برای گوشمالی آنان و عبرت دیگران، وقتی که ظلم آن نافرمانان از حدّ می‌گذشت قهر خود را به نمایش در می‌آورد و عذاب را به عنوان نمایه‌ای از سنت‌های ماندگار و تغییر ناپذیر تاریخ بر نافرمانان فرود می‌آورد. این عذاب‌های سخت و ویرانگر اغلب در «صبح» انجام می‌گرفت یعنی پیش از آن که نافرمانان، چشمه خورشید را با نفس‌های گناه آلود خود بیالایند و قبل از آن که فرصت کوچک‌ترین واکنشی را داشته باشند و گریز گاهی بجویند، عذاب خدا بر سر و روی آن‌ها فرود می‌آید.

۲. ۱. نمونه ها

۲. ۱. ۱. فاخذتهم الصیحه مصبحین (حجر/۸۳): این آیه دربارهٔ اصحاب حجر است که هم‌چون اصحاب الایکه (قوم لوط و شعیب) آیات خدا را مردود می‌شمردند و دعوت پیامبران را دروغ می‌پنداشتند.

آنان مردان و زنانی تنومند و قوی بودند و در کوه‌ها منزل می‌ساختند تا به گمان باطل خود از عذاب خداوند در امان بمانند و بدین ترتیب آشکارا با خدا اعلام جنگ می‌کردند و در مقابل او سنگر می‌گرفتند (۸، ذیل اصحاب الاخذ). اما وقتی که طلیعهٔ عذاب آسمانی در صبح موعود دمیده شد، خانه‌های مرتفع و بازوان توانایشان آن‌ها را بی‌نیاز نکرد و پادافرهٔ یکریز و نفس‌گیر خدا همگان را در هم کوبید "فما اغنی عنهم ما كانوا یکسبون" (حجر/۸۴).

۲. ۱. ۲. ان موعدهم الصبح الیس الصبح بقریب (هود/۸۱): این آیه دربارهٔ قوم لوط است. قومی که با هم‌جنسان خود شهوت می‌راندند. وقتی که موعود عذاب خداوند فرا رسید، ابراهیم (ع) که اصالتاً پیامبری رؤف (اواب) بود بر سر بخشش آن قوم با خدا مجادله کرد. خداوند از ابراهیم خواست از این میانجی‌گری دست بردارد که افساد قوم به حد اشباع رسیده و کار آن‌ها از میانجی‌گیری گذشته است. قوم لوط آن چنان گستاخ شده بودند که به خانهٔ لوط نیز هجوم برده و قصد داشتند که بر میهمانان آن پیامبر دست یابند. لوط برای تشویق مهاجمین منحرف به امر مقدس ازدواج و مصون داشتن آن‌ها از کنش‌های هنجار شکن جنسی از آن‌ها خواست که با دخترانش ازدواج کنند. آن‌ها گفتند ما را به دختران تو تمایلی نیست و تو خوب می‌دانی که ما چه می‌خواهیم (انک لتعلم ما نُرید) (هود/۷۹) لوط به اذن خدا و یاریگری کارگزاران ملکوتی پروردگار، شبانه با اهل خانواده به جز زن خاطی‌اش، شهر را ترک کرد تا صبح یعنی صبحی که در آن لحظهٔ فرا رسیدن عذاب نزدیک شده بود. چهره نماید و عذاب درهم کوبنده و ویرانگر خداوند را در طلوع انفجار، مقابل چشم تاریخ که آیینه عبرت است به نمایش در آورد. وقتی صبح موعود فرا رسید سنگ‌های مرگ‌بار و نشاندار^۵، بی‌امان فرو ریخت و بساط هستی نافرمانان را زیر و زبر کرد تا آیینۀ عبرتی باشند برای همهٔ ستمگران عالم "ماهی من الظالمین ببعید" (هود/۸۳).

۲. ۱. ۳. لقد صبَّحهم بكرة عذاب مستقر (قمر/۳۸): در این آیه نیز خداوند چون آیات پیش گفته به آشنایی زدایی شبکهٔ روان‌شناختی متعارف صبح می‌پردازد، و به جای مفاهیم لطافت، طراوت و نسیم حیات بخش که به قرینه مجاورت در حلقهٔ تداعی صبح جا گرفته‌اند، مرگ و عذاب و صیحهٔ وحشتناک را به حلقهٔ تداعی صبح می‌نشانند، این آیه نیز

در مورد قوم لوط است که با وجود بهره‌مند بودن از پیامبران روشن‌گر و خیرخواه، در زمین خدا تخم فساد می‌افشانند و آیات خدا را انکار می‌کردند.

در لحظه‌های آغازین روز بی‌آن‌که فرصت بیابند تا بار دیگر با تنفس خود، سیمای صبح را بیالایند، عذاب خداوند بر آن‌ها استقرار یافت و پیش از آن‌که خواب از بستر چشم‌های آن‌ها بیدار شود و از پلک‌های آن‌ها کوچ کند، در هم کوبیده شدند.

۳. صبح فرایند گذار^۶ از اسم به فعل

در این چشم انداز، صبح به فراخور کارکردی دیگر، معنایی دیگر می‌یابد. یوهانس ایتن می‌گوید برای یک نقاش نمود رنگ بیشتر تعیین کننده است تا ذات رنگ که در فیزیک و شیمی مورد مطالعه قرار می‌گیرد (۳، ص: ۱۵) و ویتگنشتاین نیز معتقد است که کلمه نه در ذات خود، بلکه در کارکرد خود معنا می‌یابد (۶، ص: ۱۵). کلمه در حیثیت ذاتی (وضع طبیعی) خود در زبان‌های خطی و ارجاعی نقش و نمود می‌یابد و در حیثیت هنری و ادبی خود در زبان‌های حلقوی و حجمی. بدین ترتیب کلمه صبح در این چشم انداز، از بار اسمی خود تخلیه شده و معنای اسمی آن پوست می‌اندازد و سر از «مصدر» گردیدن و شدن و فعل «گردید» و «شد» در می‌آورد و در محور جانشینی زبان قرآن در زمره اسم‌های فعل ساز در می‌آید.

در متون تفسیری بین معنای فعلی و اسمی صبح رابطه‌ای معنا دار برقرار شده و اصبح (گردید) با اصبح (به بامدادان درآمد) مترادف گشته است (۷، ج: ۱۵، ص: ۱۰۳) بین غروب خورشید و طلوع دوباره آن، «تاریکی»، یک دوره کامل از «شدن» را سپری می‌کند و در سیرورتی بی‌کم و کاست از موقعیت پیشین خود کاملاً تخلیه می‌شود. سیرورتی که با کلید واژه صبح به ذهن نزدیک می‌شود، فاصله بین یک رشته جزر و مد روحی و روانی است که موجودیت انسان را در بر می‌گیرد.

۳.۱. نمونه‌ها

۳.۱.۱. جان موسی (ع) در تداوم فرمان‌های ظالمانه فرعون در دریدن شکم‌ها و کشتن پسران که با سیاست‌های پشت پرده ساحران جاه‌طلب درباری تنظیم می‌شد در معرض خطری جدی قرار گرفته بود. وحی مقدس در هیأت امری قلبی و فارغ از حرف و گفت از جانب خدا بر قلب مادر موسی پنجه افکنده و او را به مرتبه نفیس مطمئن رسانده بود. این بانوی خداپرست در پرتو وحی مقدس به آن چنان مرتبه‌ای از اطمینان رسیده بود که بی‌واهمه، تابوت کوچک فرزند نو رسیده را به دست امواج می‌سپارد تا «برد هر جا که خاطر خواه اوست».

اما ناگهان ابلیس، که سعادت خداجویان را به زیان خود می‌پندارد، اغواگرانه، وارد میدان شد و قلبِ مادرِ موسی را دستخوش وسوسه‌های خداگريزانه خود ساخت و گفت:

۱- فرزندان را با دست خود به کام امواج سپردی.

۲- اگر می‌گذاشتی که فرعون او را بکشد، دست کم از دیهٔ مقتول برخوردار می‌شدی.

۳- حال که فرزندان را به اختیار خود به کام مرگ سپردی، هم وجدانت را به زیان خود برانگیختی، هم دنیا را از دست دادی و هم آخرت را (۷، ج: ۱۵، ص: ۱۰۳).

وسوسهٔ ابلیس مادر موسی را نا آرام کرد و ذهن و ضمیر او را به تسخیر خود درآورد. اما خداوند در چنین موقعیتی مؤمن را به خود رها نمی‌کند. لذاست که دوباره قلبِ مادر موسی را به نور وحی روشن کرد. نیروی توکل را از حاشیه به متن آورد و اضطراب را از او دور ساخت. قرآن از این آزادی به «فراغت» و فرایندِ گذار از ظلمت اضطراب به نور اطمینان را به «صبح» تعبیر می‌کند. راستی را که برای ملموس ساختن این مرحلهٔ گذار، کلمه‌ای ظریف‌تر و ظریف‌تر پذیرتر از صبح به چشم نمی‌خورد.

۳.۱.۲. نمونهٔ دیگر از کارکرد فعلی کلمهٔ صبح را در آیات ۳۰ - ۳۱ سورهٔ مائده ملاحظه می‌کنیم. درون‌مایهٔ^۷ این آیه به ماجرای تاریخی هابیل و قابیل اختصاص دارد. این دو برادر که از خاندان رسالت بوده‌اند برای بازیابی جایگاه بندگی خود در نزد پروردگار، به کنشِ قربانی مبادرت می‌ورزند.

قربانی هابیل پذیرفته می‌شود، اما قربانی قابیل مقبول نمی‌افتد. قابیل به جای آن که عوامل عدم پذیرش قربانی را کشف کرده و مواضع آسیب‌شناسی تقرّب را در «خود» جستجو کند، مانند همهٔ کسانی که اثبات خود را در نفی دیگران می‌بینند، کمر به قتل برادر بست. ابلیس، که دیروز به هیأت مار خوش خط و خال درآمد و آدم را از رهگذر میوهٔ ممنوعهٔ بهشتی به زمین هبوط داده بود، امروز به درونِ فرزند آدم رسوخ کرده و به صورتِ حسد در شریان قابیل خلجان می‌کرد. اولین پی‌آمد عملِ نسنجیده و شتابزدهٔ قابیل خسارت بود. کشتن برادر نه تنها سودی به او نرسانید بلکه او را از موقعیت پیشین خود نیز دور نمود و اصل سرمایه‌اش را از او گرفت. اما کار جنایت‌کار فقط به خسارت ختم نمی‌شود بلکه خسارت در بطن خود، ندامت را هم به همراه دارد، این چنین است که در عین احساس خسارت، شرنگ تلخ ندامت نیز به کام قابیل فرو می‌رود. در همان حال که ندامت و احساس خسران قلب قابیل را می‌فشرد، جنازهٔ غرقه به خون هابیل نیز پیش روی قاتل به زمین افتاده بود و قابیل مانند مُرده‌ای که مغز و دلش از کار افتاده باشد، مانده بود که جنازه را چه کند، گرچه او به دلالتِ نمادین یک کلاغ مهاجم، توانست جنازه را به خاک بسپارد (فاواری سوءهٔ اخی) اما جواب پدر، جواب تاریخ و از همه مهم‌تر جواب خدا را چه

خواهد داد. برای ملموس کردن موقعیت و حالت استیصال قابیل و محسوس سازی سرنوشت تلخ و عبرت انگیز او لازم است که انسان خود را به تاریخ نزدیک کند و از نقطه آغازین تاریخ خود را به جریان سیال زمان بسپارد و سیر نزولی و روند سراسیمه‌ی شاخه‌ای از سرنوشت نسل بشر را از «حلقه رسالت» تا «حس خسارت» و از خسارت تا ندامت به تجربه بنشیند. اصباح از ریشه صبح، به معنای گردیدن، با توجه به زمینه‌ها و تداعی‌های هستی و معنایی و تاریخی آن، گزینه واژگانی مناسبی است که می‌تواند حامل انتقال کامل این روند هستی و اندیشگی باشد.

۳.۱.۳. آیه ۴۵ از سوره کهف: این آیه در قالب تمثیل بیان شده است در این تمثیل مشبه مفرد مقید است (حیوه الدنيا) اما مشبه به در شبکه‌ای سیال از رنگ و حس و حرکت جریان دارد. خواننده تا خود را در فضای حسی مشبه به قرار ندهد نمی‌تواند محتوای سیال آن را به تصویر بکشد، باران از آسمان می‌بارد و پس از آن روح باران در کالبد زمین دمیده می‌شود، سبزه‌ها و درختان به هم می‌تنند و زمین را محاط در گستره خویش می‌سازند. دیری نمی‌پاید که زمین دستخوش باد خزان می‌گردد. باد خون گیاهان را می‌مکد و برگ‌ها و گیاهان سرسبز و سرزنده، همگی خشک می‌شوند و از ساقه‌ها جدا می‌شوند و در خاک پراکنده می‌گردند (فاضرب لهم مثل الحیوه الدنيا کما انزلناه من السماء فاختلط به نبات الارض فاصبح هشیماً تذروه الریاح) در این آیه جوهر زندگی به آب تشبیه شده است، دوره جوانی به بوستانی سرسبز و درهم تنیده از گیاه و درخت، اجل به باد خزان و مردن به خشک شدن و پراکنده شدن برگ‌ها و گیاهان. اصبح به معنای گردیدن، گزینه واژگانی مناسبی است برای انتقال جریان گذار از باران تا بهار و از بهار تا خزان و برگریزان، وقتی که این مناظر مصور و متحرک طبیعت به جریان اندیشه مخاطب یا خواننده انتقال می‌یابد، از وضع طبیعی خود تخلیه می‌شود و از پدیده به پدیدار ارتقا می‌یابد و حیثیت استعلایی به خود می‌گیرد. این مناظر متحرک وقتی که در تعامل با ذهن خواننده قرار می‌گیرند به او فرصت می‌دهند که آن‌ها را باز سازی و باز تولید کند.

۳.۱.۴. نمونه دیگر از این قسم کارکرد چرخه‌ای صبح، آیه‌ای از سوره قصص است. موسی در دفاع از یک موحد مغلوب که او را به یاری فراخوانده بود طی درگیری با فرد ضارب که از شهروندان حکومت فرعون بود او را به قتل می‌رساند، فرعون دستور تعقیب و بازداشت موسی را صادر می‌کند. شرایط جدید، زندگی را به موسی (ع) تلخ کرده بود. از یک سو ترس با بیش‌ترین ظرفیت بر قلبش مستولی شده بود و از طرفی بایست پیوسته مراقب باشد که به دست مأموران حکومتی نیفتد. در این آیه نیز، اصبح به معنای گردیدن، کلید واژه ایست که بیانگر روند تلاطمات روحی و ناآرامی‌های درونی موسی می‌باشد (فاصبح فی

المدینه خائفاً یترقب) خوف و نگرانی و تعلیق بین مرگ و زندگی، زمانی پر رنگ‌تر و برجسته‌تر گردید، که همان موحد گمراه پیشین دوباره به دام منازعه با حریفی قدرتمند افتاد و از موسی مدد خواست. موسی روی به او کرد و گفت راستی را که گمراهی (انک لغوی مبین).

۳.۱.۵. چشم انداز دیگری از فعل اصبح را در آیه ۱۰۳ از آل عمران مشاهده می‌کنیم. اصبح در این آیه واسطه بیان صیوروتی است متعالی که در روند آن سرنوشت تاریخی یک امت و یک نسل از حسیض ذلت به اوج عزت ارتقا می‌یابد. یعنی صیوروت از لبه پرتگاه آتش به «نعمت برادری». مخاطب تنزیلی قرآن مسلمانانی هستند که قبل از تشرف به دین اسلام و قرار گرفتن در منشور برادری و پیش از آن که نامشان در امت واحده محمد(ص) ثبت شود، با هم دشمن بودند و خون همدیگر را می‌ریختند. آن‌ها این آدمکشی‌ها و نسل‌کشی‌ها را تحت نام «ایام العرب» سند هویت تاریخی خود می‌پنداشتند و بدان می‌بالیدند و غافل از آن بودند که شرک و جهل و بردگی و برده داری و ... آن‌ها را به لبه پرتگاه آتش کشانده و نسل آن‌ها را در آستانه انقراض قرار داده است. آن‌ها با تشرف به دین توحیدی محمد(ص) از دره‌های آتش عبور کردند و به قلّه‌های نور رسیدند. فعل اصبح از ماده صبح، فرایند گذار از دره آتش به قلّه نور را با همه ذخایر ناشی از حس روان‌شناختی، حس تاریخی و حس انسانی‌اش در ذهن خواننده انتقال می‌دهد و مقابل چشم خواننده به تصویر می‌کشد تا هم ناقل معنای یک جریان زنده تاریخی در ذهن باشد و هم نشانه خدا را در ذهن هدایت یافتگان تبیین نماید (بین الله لکم آیه لعلکم تهتدون) "فاصبحتم بنعمته اخواناً و کنتم علی شفا حفره من النار".

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، با قرار گرفتن «اصبحتم» پیش از واو حالیه، گزاره‌های دوگانه آیه اشاره شده در ذهن مخاطب به هیأت تقابل دوگانه^۸ در می‌آید: تقابل بین دره آتش و نعمت برادری. کلمات برای ملموس کردن جریان گذار از دره آتش تا قلّه نور، حسی‌تر و فعال‌تر می‌شوند.

۴. صبح، کلید واژه سوگندهای ربّانی

در این سطح از کارکرد معنایی، صبح، از وضع طبیعی و هویت واژگانی و زبانی خود قالب تهی می‌کند و به موجودی جان‌دار و مقدّس تبدیل می‌شود، نفس می‌کشد، نقاب از چهره بر می‌گیرد و موجودیت فرا قدسی‌اش، خاستگاه سوگند خداوند می‌شود، در این سطح از تحوّل مفهومی و معرفتی، صبح، دیگر پدیده‌ای گسسته از بدنه زمان نیست، بلکه لحظه‌ای است بر تافته از سرچشمه لحظه‌های گذشته و رستگاه لحظه‌های آینده، نقطه

عطفی است در منظومه جان‌دار و مقدس آفرینش به مرکزیت زمان، در این سطح از پردازش، صبح، بافت هنری و زیبایی شناختی به خود می‌گیرد و «بیان تحت الشعاع نحوه بیان قرار می‌گیرد» (۴، ص: ۳).

۱.۴. نمونه‌ها

۱.۱.۴. **سوره مدثر:** در این سوره پس از توصیف چشم‌اندازهایی از شکوه قیامت به بیان گوشه‌هایی از انکارجویی مشرکین می‌پردازد. سران مشرکین مانند نضربن حارث، ولید بن مغیره، عتبه بن ابی معیط و ... چون می‌دانستند، استقرار احکام اسلامی و نهادینه شدن معیارهای قرآن در جوامع طبقاتی، منافع و سیادت آن‌ها را مورد مخاطره قرار داده و روند روشنگری و جهل زدایی قرآن به زودی غلامان و بردگان همان کسان را رویاروی آن‌ها قرار خواهد داد، بر آن شدند تا با فرود آوردن تبر تردید در هویت آسمانی قرآن و شبهه افکنی در رسالت حضرت محمد(ص)، از گسترش روز افزون کتاب خدا در ذهن و ضمیر مردم جلوگیری نمایند. لذاست که قرآن را ساخته و پرداخته شخص پیامبر می‌خوانند، و کتاب خدا را در معرض تردید و تخطئه قرار می‌دهند.

خداوند در مقابل تردید افکنی‌ها، شبهه پراکنی‌ها و تخطئه‌های مشرکین و بیمار دلان با قاطعیت، اعلام می‌نماید که قرآن یکی از بزرگ‌ترین آیات خداست (انها لأحدی الکبر) و نذیر و راهنمای عمل برای همه عصرها و برای تمامی نسل‌ها است تا هرکس که خواست پیش افتد و هرکس که خواست بازماند. اما پیش از آن که خداوند در مقابل انکارجویی‌های مشرکین به دفاع از حقانیت جبرئیل و رسول(ص) بپردازد، به نموده‌های طبیعت سوگند یاد می‌کند و برای آن که این نموده‌ها قابلیت لازم را برای سوگندهای ربانی داشته باشند، به ساخت شکنی قرائت مألوف و متعارف طبیعت می‌پردازد و با قرائت قدسی، طبیعت را بازسازی و باز آفرینی کرده و هویت زنده و ماورای طبیعی به آن اعطا می‌کند. در این قرائت از موجودیت طبیعت، شب تار به صفات اقبال (رویگرد) و ادبار (رویگردانی) متصف می‌شود صبح نقاب از چهره بر می‌گیرد و بین مفاد گزاره‌های قسمیه و مفاد گزاره‌های خبریه تناسق فنی (هم‌خوانی هنری) برقرار می‌شود. این دو گزاره را می‌توان به یک معادله تمثیلی تأویل نمود. یک سوی معادله رو کردن صبح و پشت کردن شب است و سوی دیگر معادله رو کردن قرآن و پشت کردن جهل. بازگشت شب و باز آمدن صبح به عنوان دو نمود از اجزای به هم پیوسته منظومه آفرینش در معرض سوگندهای ربانی واقع می‌شود (واللیل اذا ادبر و الصبح اذا اسفر).

لازم به ذکر است که در این آیه، به خود صبح و شب سوگند یاد نشده بلکه وقتی که این نموده‌های آفرینش با میانجی‌گری «اذا» از سطح مفهوم به سطح کارکرد ویژه طبیعی

می‌رسند، مشمول موجودیتِ جان‌دار مدار و فرا قدسی می‌شوند. به عبارت دیگر، شب، فقط در «لحظه‌ای» زنده و قدوسی، مجال بازگشت می‌یابد و صبح، فقط آن‌گاه زنده و مقدس است، که نقاب از چهره بر می‌گیرد.

۴.۱.۲. و الصبح اذا تنفس (تکویر/۱۸): در این قرائت نیز، صبح در پرتو استعاره‌ای لطیف از حیثیت آفاقی و مدلول مطابقی خود قالب تهی می‌کند و با گریزی هنرمندانه از وضع واضح و عرف عقلا و جزمیت فقه‌اللغه‌ای^۱ جان مقدّس می‌یابد، از سطح کلمه به مرتبه موجود زنده مثالی و اثیری ارتقا می‌یابد، و معرض سوگند خداوند قرار می‌گیرد، در این رویکرد از افق معنایی، صبح با گریز از دلالت وضعی و لفظی و با شکستن جبر مکان، جبر زمان، جبر طبیعت و جبر ذهنیت تاریخی، در کنار شبکه‌ای از واژگان جان‌دار و ملکوتی تنفس در دیار قدسیان را به تجربه می‌نشیند. در این سطح از رویکرد مفهومی، کلمه صبح دیگر مجموعه‌ای از حروف جامد و بی‌جان نیست، بلکه موجود زنده و مقدسی است که خداوند به آن سوگند یاد کرده است.

همان‌گونه که از مفاد سوگندهای زنجیره‌ای آیات ۱۸-۱۵ سوره تکویر استفاده می‌شود نه «ستارگان» فی حد ذاته مقدّسند و نه صرف پنهان شدن و چهره پوشاندن آن‌ها، نه «شب» فی نفسه مقدّس است و نه تیرگی، نه «صبح» و نه «نفس کشیدن» بلکه هیأت حاصله از تقارن ستاره و چهره پوشیدن، شب و مخفی شدن و صبح و نفس کشیدن یعنی کارکرد موقعیت‌مند این جفت‌های زنجیره‌ای است که روح قدسی و حیثیت انفسی بدان‌ها می‌بخشد. صبح در این آیه، پس از توصیف نشانه‌های قیامت (تاریک شدن خورشید، تیره‌گون شدن ستارگان، به حرکت درآمدن کوه‌ها، جمع آمدن حیوانات وحشی، شعله‌ور شدن دریاها و ...) در زنجیره کلید واژگان سوگند ربانی قرار گرفته است تا خداوند با این سوگندها، حقانیت جبرئیل کریم و نیرومند و مطاع و امین، حقانیت رسول (ص) و حقانیت کتاب خدا را به زبان تأکید بیان دارد. مشرکین، قدرت و ثروت خود را از دست‌مایه جهل مردم به دست آورده بودند، آنان با آمدن وحی و ظهور شاهد و بشیر و نذیر و سراج منیر، صدای شکستن استخوان‌های جهل را می‌شنیدند و به مرگ تاریخی خود نزدیک می‌شدند، با تهمت افکنی و انتساب نسبت‌های ناروا به پیامبر و کلام خدا، می‌کوشیدند، مرگ محتوم تاریخی خود را به تأخیر اندازند.

اسناد تنفس برای صبح از دیدگاه‌های مختلف و به زبان تأویل قابل تبیین است، از

جمله :

۱- خداوند، آزاد شدن صبح از چنگال زنگی شب را به تنفس صبح تعبیر کرده

است (۱۱، ج: ۲۶، ص: ۱۹۲).

۲- جریان نسیم که در بستر صبح می وزد، استعاره از تنفس صبح گرفته شده است.
۳- روی کردن به ظلمت به منزله مرگ و چهره گشودن به سوی نور، عین زندگی تلقی شده است.

۴- شب و صبح گرچه بر حسب ظاهر، نقطه مقابل همدان اما هر دو، اجزای به هم پیوسته یک ساختار مقدس و یک پارچه‌اند که همان ساختار آفرینش است، لذاست که از مرگ، زندگی می‌روید و از زندگی مرگ، از شب، روز می‌روید و از روز شب.

۵. نتیجه گیری

صبح در قرآن از ابعاد مختلف مفهوم شناختی و معرفت شناختی قابل مطالعه و تحقیق است، یک سوی ظرف صبح، ذهن را به فراسوی تاریخ و دل را به فراسوی عبرت سوق می‌دهد، سویه دیگر صبح ظرفیت زبانی آن را پیش روی خواننده می‌گشاید و سویه دیگر، از این پدیده طبیعی، پدیداری جان‌دار و قدسی می‌سازد. در این سویه از چشم انداز، صبح از لایه رویین و مألوف خود قالب تهی می‌کند و با قرار گرفتن در منظر نگاه هستی‌آفرین، حیثیت استعلایی^{۱۰} می‌یابد.

به عبارت دیگر هرگاه قرآن برای انداز ستمگران و عبرت «ناس» تصاویری از سقوط اعراب بادیه و اقوام سرکش را به نمایش در می‌آورد، ظرفیت تاریخی صبح، پدیدار می‌شود. و زمانی که ساخت اسمی کلمه صبح به ساخت فعلی مضاف به بار هستی، تغییر می‌یابد و برای هم‌سوایی و هم‌خوانی با مفاهیم و حالات دیگر به شبکه تداعی آزاد می‌پیوندد، ظرفیت زبانی و روان‌شناختی آن تجسم می‌یابد و آن‌گاه که دست‌مایه سوگند ربّانی می‌شود، حیثیت قدسی و ماورای طبیعی می‌یابد. قرار گرفتن مفهوم صبح در افق زبانی و کارکردی متنوع، بیانگر این حقیقت است که با دستیابی به نیروی پنهان کلمات قرآن این کلمات مقدس از خط به حجم و از سطح به عمق می‌آیند و علاوه بر دلالت مطابقی (سطح مکالمه ناس) چشم اندازه‌های معنایی تازه‌ای را نیز (در سطح فهم راسخون فی العلم) پیش روی مخاطب بر می‌گشایند.

یادداشت‌ها

- 1- personification – Holy
- 2- personification
- 3- free association

۴- دستی به جام باده دستی به زلف یار - (مولوی)

6-process

7- theme

8_binary opposition

9- philological

10_Transcendental

منابع

۱. قرآن کریم
۲. احمدی، بابک، (۱۳۷۵)، *ساختار و تأویل متن*، تهران: نشر مرکز، چاپ سوم.
۳. ایتن، یوهانس، (۱۳۸۲)، *هنر رنگ*، ترجمه عربعلی شروه، تهران: نشر یساولی، چاپ سوم.
۴. تروپ فرای، نور، (۱۳۶۳)، *تخیل فرهیخته*، ترجمه سعید اربابی شیرازی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۵. حافظ، شمس الدین محمد، (۱۳۶۰)، *دیوان*، تهران: انتشارات انجمن خوشنویسان ایران.
۶. حسینی، مالک (مترجم)، (۱۳۷۹)، *در باب یقین و یگانشناختن*، تهران: انتشارات هرمس.
۷. الخزاعی النیشابوری، حسین بن علی احمد، (ابوالفتوح)، (۱۳۷۸)، *روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن*، تصحیح دکتر جعفر یاحقی، محمد مهدی ناصح، مشهد: نشر آستان قدس رضوی، چاپ دوم.
۸. *دایره المعارف تشیع*، (۱۳۷۵)، تهران: نشر شهید سعید محبی.
۹. *روزنامه جام جم*، (۱۳۸۲)، سال چهارم، بهمن، ص: ۷.
۱۰. کرسون، اندره، (۱۳۶۴)، *فلاسفه بزرگ*، ترجمه کاظم اعتمادی، تهران: انتشارات صفی علیشاه، چاپ چهارم.
۱۱. آیه الله مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۷۱)، *تفسیر نمونه*، قم: دارالکتب الاسلامیه، چاپ دهم.
۱۲. مولوی، جلال الدین محمد، (۱۳۷۱)، *مثنوی معنوی*، تصحیح دکتر محمد استعلامی، تهران: نشر زوار، چاپ سوم.
۱۳. واعظی، احمد، (۱۳۸۰)، *درآمدی بر مبانی هرموتیک*، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ اول.